

تلیغات

تلیغات

Graphist & designer

Lotos

Lotos.graphist@yahoo.com

تعمیرات موبایل گنجی
برند پاور لایم ۵۳۴۴۴۴۴۴
پاساژ امروزه گنجیان پاساژ
تلفن: ۰۲۲۰۱۱۸۰

فروشگاه فرهنگی زرتشتیان
۱۶۶۶۶۶۶۶.cash

صدایبارداری نورپردازی
بخش موزیک آتشی بازی
۰۹۱۳۱۵۶۸۶۷۱
بويا فريودي و رامين خسروي

تابلو سازی - نقاشی ساختمان
رنگ دکوراسیون و سنج جوی
۰۹۱۲۸۵۳۴۶۸۸
اوج کمالی

فروشگاه نرم افزارهای Apple

بازیهای رایانه ای ۳ تک
X-BOX ۳۶۰
بزد. خیابان کاشانی، بلارچه
روبروی سیما اینترنشنال طبقه پایین

دوربین مدار بسته
دربهای کنترلی
آیفون تصویری
املاک حریق
زدکیر

رنگ مهرگان
رنگهای جدید ایتالیایی
۰۹۲۷۲۶۲۳۳۹۰ (فکسر واتس)

ایزو کلام شرق مشهد
بزد- انتهای خیابان امام
۰۵۱۰۴ (۶۲۱۰۶۲۱۰۶)

تجهیزاتین شکر کیمیا
بانک اطلاعات دیابت بزد
بزد خیابان انقلاب روبروی سیما
۰۵۱۲۷۶۰

آزیانک بارانی
ویژه بانوان
بزد کاشانی، آتشکده، کوچه مستر
خیابان پلاک ۷، تلفن: ۰۲۲۰۲۸۰۶۲۲۲



پاسخی بر سخنان دکتر پرویز رجبی در مصاحبه با روزنامه اعتماد

مهرداد قدردان
۲۲ دی ۱۳۸۸



با انتشار **مصاحبه ی دکتر پرویز رجبی با روزنامه اعتماد که 12 آبان ماه در ضمیمه این روزنامه** منتشر شد، آقای مهرداد قدردان یکی از پژوهشگران ایران باستان، پاسخی را تهیه نمود که به قول نماینده ایرانیان زرتشتی تحمل شنیدن آن وجود داشته باشد. پاسخی که با وجود قول مساعد سردبیر، تا به امروز منتشر نشده است اما از سوی دیگر، اعتماد رویه ی یک سو نگری خود را ادامه داد و **مصاحبه ی دیگری با دکتر رجبی انجام داد.**

ما در اینجا پاسخ مهرداد قدردان به مصاحبه ی نخست دکتر پرویز رجبی را منتشر می کنیم به امید آنکه روزنامه اعتماد نیز این پاسخ و پاسخهای احتمالی بعدی به ویژه به مصاحبه دوم دکتر رجبی را منتشر نماید.

بخشنودی اهورامزدا

خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری
فردوسی بزرگ

استاد ارجمند دکتر پرویز رجبی در روزنامه وزین اعتماد مورخ سه شنبه دوازدهم آبانماه سالجاری در گفتگویی با عنوان «مروزی بر سقوط ساسانیان و ورود اسلام به ایران» مطالبی را عنوان نموده اند که تعجب همگان از جمله آشنایان به تاریخ و خوانندگان آثارشان را برانگیخته است. دانسته نیست که چرا این حرف و حدیث ها گاه فارغ از سندیت و هجوگونه بیان شده ؟ بدان سان که حتی اعتبار تاریخی که خود نگاشته اند را تحت الشعاع قرار داده است. بعید می نماید از شخصیتی چون دکتر پرویز رجبی که به قول خودشان 14 سال در آلمان بوده اند و تربیت شده نظم علمی آلمان هستند و بالاتر از همه شاگرد پروفیسور هینتس ، ایران شناس نامی بوده اند، اینگونه در مورد تاریخ و واقعیت های تاریخی ایران جفا روا داشته شود. گویا استاد بزرگوار فراموش نموده اند که خود در کتاب **ایران شناسی فرارها و فرودها** درصفحه 76 نگاشته اند:

«بیگانگان برای نوشتن تاریخ میهن ما خیلی کوشش کرده اند و اینک زمان به دست گرفتن تولیت تاریخ و فرهنگ ملی ، به خود ما رسیده است اما همواره با این آگاهی ، که با مالیدن نمدی برای قامت بلندبالای تاریخ ، آن را خراب نکنیم».

آیا اینگونه می خواهیم تولیت تاریخ و فرهنگ ملی خود را بدست بگیریم!

در نماک کلی ، این گفتگو دارای اشتباهاتی است که زیننده به نظر نمی رسد برای نمونه بیان گردیده که کرتیر 5 شاه را عوض نموده است. بر اساس تاریخ، کرتیر در زمان اردشیر بابکان (241-224 میلادی) بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی، هیریدی تازه کار یا هاوشوت(طلبه) علوم دینی بوده است و در زمان شاپور اول(270-241 میلادی) جانشین اردشیر بابکان نیز هر چند کرتیر جزء درباریان بود ولی قدرتمند نبود. دکتر عبدالحسین زرین کوب نامی کشورمان در کتاب تاریخ ایران باستان جلد چهارم(تاریخ سیاسی ساسانیان) صفحه 26 در مورد کرتیر می نویسد:

«در عهد شاپور اول هر چند به مقام روحانی مهمی هم ارتقا یافت و نام وی در فهرست درباریان شاپور (در کتیبه کعبه زرتشت) نیز ذکر شد اما در بین درباریان او هرگز اهمیت زیادی نیافت و نفوذ و قدرت زیادی هم بدست نیاورد» که استناد ایشان از استاد فرهیخته شما پروفیسور هینتس(Altiranische funde und forschungen p.189) است.

و این شاپور اول ، کسی است که سه امپراطور روم هر کدام به نوعی مغلوب اویند(والریانوس، فیلیپ وکردیانوس) و او کسی نمی تواند باشد که حکومتش دست گردان حرکتهای دینی و سیاسی کرتیر بوده باشد، جانشین شاپور اول یعنی هرمزد اردشیر(هرمز اول) به گواه تاریخ مردی دلاور بود و هر چند فرزند بزرگ شاپور اول نبود به سبب شایستگی ، پدر ترجیح داد که جانشینش باشد و او نیز از لحاظ شخصیتی کسی نبود که آلت دست کرتیر قرار گیرد درست است که کرتیر در زمان او لقب هرمزد موبد یافت و در ردیف بزرگان دربار درآمد و لی شروع قدرتمندیش در زمان بهرام اول جانشین هرمز اول است و می توان گفت کرتیر در این زمان بود که قدرتی در خور تصمیم گیری و دخالت در امور شاهی پیدا کرد و توانست کمر به نابودی مانی بزند. نفوذ و قدرت کرتیر در زمان بهرام دوم به اوج خود رسید و همو بود که بهرام سوم را به جای بهرام دوم بر تخت نشانند و جالب اینکه این دست نشانندگی نیز چهار ماه بیشتر به طول نینجامید و نرسه پسر دیگر شاپور اول ، بهرام سوم را برکنار و خود بر تخت شاهی نشست. نرسه، کرتیر را از قدرت دور و خانه نشین کرد.

حال با تکیه بر مستندات تاریخی به این نتیجه می رسیم که کرتیر هفت پادشاه را به چشم دیده و در دوران پادشاهیشان زندگی کرده است ولی هرگز توان تعویض پنج پادشاه را نداشته است وآنچه به صراحت در تاریخ آمده فزونی قدرت کرتیر در زمان پادشاهی بهرام اول است و قدرت بلامنارغ او در دوران سلطنت بهرام دوم و سوم که آخرک دست نشانده چهار ماهه او بوده است. در مجموع می توان گفت تاثیر مستقیم کرتیر بر سلطنت دو پادشاه یعنی بهرام دوم و سوم صحیح است نه بر پنج پادشاه وآنهم در حد تعویض آنان.

همچنین استاد بیان می دارند که مانی بر علیه کرتیر قیام کرده است چنانکه می دانیم مانی قیامی صورت نداد. او در زمان شاپور اول ساسانی ادعای رسالت کرد و با آرامش و احترام در پیشاپوش کتاب شاپورگان خود را تقدیم شاپور اول نمود

تخصص نمایندگی بیمه سامان
در شهر سگان نفت
گوروش چمشیدبی
تلفن: ۰۹۱۳۲۵۸۰۴۶

استاد پروفسور و هیلم پروازی انا
میلاد شمش، نرسیده به چهار راه نصرت
جنب داروفان مرکزی، پلاک ۱۰۵ و ۱۰۶
تلفن: ۶۶۴۳۹۹۹

فلس، هار، کارت حافظه،
ویروس کشی
رستم رشیدی
تلفن: ۰۹۱۲۲۱۴۶۶۹۴

گروه تصویر برداری گانون هنر
خیابان مطهری، بعد از مکتب،
خیابان میرداد، پلاک ۶، واحد ۵
تلفن: ۰۹۱۲۱۹۰۷۲۶۰

کتابسرای فروهر
بزرگ خیابان گلشن، بازارچه
روبروی سینما ایران طبقه پایین
تلفن: ۶۲۹۰۸۸۶

لب نایب گامپوتور، شبکه
اولین صخره میلاد از چهار راه امیر اکبر،
خیابان خاتون فر، پلاک ۳۳
تلفن: ۶۶۴۱۲۳۰۵

ابزار مهر
با مدیریت رشتم کشتکشیان
تلفن: ۴۴۳۱۰۳۰۵

بازسازی گلی و جزئی ساختمان
داریوش زندیان
تلفن: ۰۹۱۲۳۰۹۵۵۹۸

خدمات مشاوره ای نفت جنبه
با مدیریت شهره همشیدبیان
تلفن: ۰۹۱۲۲۰۰۴۶۸

دکتر فنی شهاب
مستاد شمش، بازار از بازار گلشن
تلفن: ۶۶۲۹۹۶۴

فهرسی خصوصی زبان انگلیسی
بهرز خلیلی
تلفن: ۰۹۱۳۳۵۳۰۱۳۸

واز طرف دربار در آغاز با مخالفتی روبرو نشد و حتی دو تن از برادران شاپور به کیش او درآمدند و طرفدارش شدند. و چنانکه اشاره شد کرتیر در زمان ابن پادشاه مویدی قدرتمند و طراز اول نبود که بتواند با مانی و مانویان برخورد کند و مانی در اصل با ادعای تغییر و رفرم و با صلح و آرامش وارد صحنه می شود نه با قیام علیه کرتیر یا پادشاهی شاپور اول، استاد رجبی در ادامه می فرماید که مزدک تفکرات اشتراکی خود را ارائه می دهد و بر علیه حکومت دینی ساسانی می شود و دلیل آن را هم چنین بیان می کند: مردم تحت فشار مالیات و عذاب های دیگر بودند و با اعمال کرتیر موافق نبودند. کاملا مشخص است که تساوی خواهی مزدک (ظهور و بروز آیین مزدکی 496-488 میلادی) در زمان قباد اول ساسانی مطرح می شود که کرتیر اصلا زنده نبوده است (افول کامل و مرگ کرتیر حدود 300 میلادی) که مزدک و پیروانش با اعمال او موافقت داشته یا نداشته باشند (یعنی حدود 200 سال پس از مرگ کرتیر).

در ادامه این پاراگراف ایشان مدعی می شوند که دستورهای دینی مندرج در کتاب وندیداد کمر مردم را می شکند و سبب شکست ایرانیان از اعراب می شود برعکس اینجاست که آیا با دستورهای وندیداد که عمدتا مربوط به پاکی و طهارت است این شکست رقم می خورد و شکست کمر مردم ایران را این شؤند و دلیل است؟

جالب اینکه در دو پاراگراف پایین تر ایشان علت شکست ایرانیان از اعراب را دخالت بیش از حد روحانیون و کرتیر (که در اوایل پادشاهی ساسانیان حیات داشت نه در اواخر آن) می داند و اظهار می داند که حکومت 470 ساله اشکانیان فارغ از فشار دین و مذهب بود که تلویحا به همین دلیل آنها توانستند بودند حکومت خود را طولانی کنند. استاد تصدیق خواهند فرمود که حکومت ساسانیان نیز هر چند به نظر ایشان کمرشکن بود ولی 428 سال به درازا کشیده شد.

در ادامه استاد با ادعایی شگفت، آورده اند که مجلس مهستان اشکانیان که افتخاری است برای ایرانیان و نشان دهنده مردم سالاری ایرانی، پایه و اساس فراموشخانه و فراماسون و فراماسونری عصر جدید بوده است که پرواضح است این قیاسی مع الفارق است. در موردی دیگر استاد بیان نموده اند که معان اهل جادو و جنبل بوده اند و ایشان واژه MAGIC انگلیسی امروزی را که معنی سحر و جادو می دهد و واژه قلم و مازیک را دلیل آورده اند و با همین استناد به این نتیجه می رسند که معان جادوگر بوده اند!

البته استاد در صفحه 22 کتاب ایرانشناسی شان آورده اند: «یونانیان در سده های پیش از میلاد اوستا را می شناخته اند و فلسفه افلاتون به شدت زیر نفوذ آموزه های زرتشت قرار داشته است واژه مجیک یا مازیک که امروز در همه زبان های رومیایی (با تلفظ های گوناگون) به چشم می خورد باید در همین زمان به اروپا راه یافته باشد» و حال چگونه ایرانیان باستان و به ویژه معان جادو و جنبل کار شده اند نامعلوم است و این در حالی است که به استناد نوشته استاد در کتاب بالا معان فلسفه افلاتون را به شدت زیر نفوذ داشته اند به همین نمط پس بایستی افلاتون نیز جادوگر قهاری بوده باشد و با توجه به اینکه یونانیان در داستان سیرایی و خیال پردازی بد طولایی داشتند لیک جادوگری افلاتون را در جایی ذکر نکرده اند.

باز هم در فرایز دیگر از گفتگو، استاد یادآور شده اند که: «این فشار و امر و نهی که از زرتشتی گری می آمد به اعتقاد تاریخ بخشی از زرتشتیان امروز هم بر همان زرتشتی گری هستند زرتشت چیزی دیگر می گفت گفتار نیک بندار نیک کردار نیک و هیچ وقت امر و نهی نمی کرد و نداشت، تمام اینها حاشیه زرتشتی گری بود که در وندیداد آمده است.

دانسته نیست زرتشتیان امروز چه زرتشتی گری پیشه کرده اند و امر و نهی بر که کرده اند و در دینداری خود از طرف موبدان چه امر و نهی مداولی بر آنها می شود که استاد را به این نتیجه رسانده است. بر واضح است که اینگونه نیست و می توان ادعا کرد که زرتشتیان جماعتی یکپارچه اند که امروز بیش از هر زمان دیگری با اندیشه والای اشوزرتشت آشنایی دارند و خوشنامی و نکوکاریشان بر کسی پوشیده نیست آنان چون برادران و خواهرزاده های راستین در کنار برادران و خواهران مسلمان و یهودی و مسیحی هم میهن خود در پاسداشت و آبادی میهن خود کوشانند. نیم نگاهی به عملکرد آنان در یک قرن گذشته اثبات این مدعاست. حال، استاد به چه استنادی بیان می دارند که به اعتقاد تاریخ بخشی از زرتشتیان امروز هم از همان زرتشتی گری هستند این گفته مبهم در جملاتی نامفهوم چه منظوری را می رساند؟

چگونه تاریخ که گذشته را می گوید حالیه و اکنون و امروز را بیانگر می تواند شد و اعتقاد تاریخ را بدان بیان توان کرد این ادعا و صله ای است ناموزون با چسبی ناچسب بر اعتقاد زرتشتیان که آنرا نه با تاریخ پیوندی است و نه با کردار مردمان زرتشتی امروز.

استاد در فرایز دیگر می فرماید: «اسلام با زیباترین شکل و شعار برابری و برادری وارد شد و با تفکر زیبایی جلو آمد» بلافاصله در ادامه بیان می دارند که «اسلام با تفکر ایرانی آمیخت، اسلام یک پرداخت و ویرایش ایرانی پیدا کرد» و به این نتیجه می رسند که «بدین وسیله و با هنر ایرانی، ایران مرکز جهان اسلام شد که به همان طبع و ویراستاری ایرانی می رسم».

این دو جمله استاد و نتیجه گیری ایشان با اندیشه روشن منافات دارد با کمی اندیشه، تباین آن آشکار خواهد شد. اندیشه ای که به اعتقاد استاد درگیر امر و نهی و طبقه و طبقه پروری بوده و فرهنگی کمرشکن و مردم آزار داشته چگونه توانسته اسلام را ویرایشی ایرانی بدهد و ایرانی را در جهان اسلام مرکزیت دهد؟ اگر اینگونه است اندیشه و منش ایرانی والا، انسانی و فرهنگ ساز بوده است و این پتانسیل عظیم فرهنگی را داشته که اینگونه عمل کند و به قول دکتر محمد اسلامی ندوشن سیادت سیاسی بر جهان را به سیادت فرهنگی تبدیل کند ملامت و اندیشه را در جهان سراغ داریم که اینگونه اندیشمندانه و توانمند عمل کند عرب همه چیزش را مسخر کند ولی نتواند عرش کند حتی در عین مطلوبیت عرب را سامان دهد و مرکزیت، اندیشه و سیاستش را فراچنگ آورد. نوشته مورخ نامدار کشورمان دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت صفحه 74 خواندنی است: «این نژاد برتر که میدان فکر و عمل او هرگز از جولانگاه آسیان و شترانش تجاوز نکرده بود برای اداره کشورهای وسیعی که به دستش می افتاد نمی توانست بکلی از موالی (ایرانیان) صرف نظر نماید ناچار دیر یا زود برتری موالی را ادعان نمود عبت نیست که یک فرهنگی اموی خودخواه و مغرور بلندپرواز اموی مجبور شد این عبارت معروف را بگوید که: از این ایرانیها شگفت دارم هزار سال حکومت کردند و ساعتی بر ما محتاج نبودند و ما صد سال حکومت کردیم و لحظه ای از آنها بی نیاز نشدیم..... دیری نگذشت که ایرانیان در قلمرو دین و علم جایگاه ثباتی برای خود بدست آوردند چنانکه در پایان دوره اموی بیشتر فقها بیشتر قضات و حتی عده ی زیادی از عمال از موالی (ایرانیان) بودند موالی بر همه شئون حکومت استیلا داشتند».

ایرانی با تازش مقدونیان و یونانیان هرگز مقدونیه ای یا یونانی نشد بلکه این مهاجمان را نیز ایرانی کرد. با یورش وحشیانه و مغول خرافه پرست وحشی، ایرانی مغولی گری پیشه نکرد بلکه تاباندنجا پیش رفت که به مدد اندیشه و توانمندی ذاتی خویش، حتی مغول بدین را خدائشناس و مسلمان نمود. بنیید این شاهکار زاینده استعداد و فرهنگ ایرانی است ایرانی در درازنای تاریخ فرهنگ ساز بوده است نه فرهنگ سوز. چگونه و از سر چه برهان و استدلال و شؤند برخی مدعی می شوند که او از بن مشکل داشته است، شاید درست باشد که ما به اندازه یونان فیلسوف نداشته ایم (یا داشته ایم و کتاب و سند و مدرکش بدست ما نرسیده) ولی آنچه مسلم است بی دانش و بینش هم نبوده ایم و بیشتر عمل گرا بوده ایم تا نظریه پرداز. کوریش بزرگ آزادی، عدالت و برابری را در عمل پیاده کرد و روا ندانست که فقط در اکادمی بنشینند و از آزادی و عدالت حرف بزنند و به نظریه پردازی بسنده کند درست است که به قول دکتر رجبی جنگهای کمرشکن داشته ایم باید چه می کردیم که این بواسطه سوق الجیشی و استراتژیک بودن سرزمین پاک ایران است که از باستان تاکنون چشم طمع دشمنان حریص را بر خود نگران داشته است به نوشته دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن:

«ایران اگر کمتر از یونان فلسفه آفریده و اندیشه ور بوده برای آن بوده که می بایست در منطقه ای نام(بر سر راه شرق و غرب) نیروی خود را صرف بخش بزرگی از جهان بکند اگر کمتر از روم سازندگی داشته در عوض ارتباط خود را با آنچه بعد

معنوی زندگی است بهتر حفظ کرده است. یک کالکولا یا نرون نداشته، بردگی نداشته، نبرد گلاباتور نداشته، جنگ با حیوانات درنده [در قفس] نداشته، پیام دیگری که در تمدن ایران پیش از اسلام نهفته است آن است بیش از هزار سال رهاشمشیان 238 سال، اشکانیان 476 سال، ساسانیان 428 سال) به عنوان یکی از دو قدرت فائق جهان سرپا ایستاده است البته هر سلسله ای سرانجام پیر می شود و به زیر می افتد آنان نیز چنین شدند».

اگر به کارکرد دیگر ملل دقت کنیم خوی و منش و فرهنگ ایرانی را بیشتر خواهیم شناخت ، مصریان را بنگرید ملتی کهن با تمدنی بزرگ که دکتر محمد علی اسلامی ندوشن در کتاب ایران چه حرفی برای گفتن دارد درباره شان می نویسد: «با مدن اسلام به مصر هیچ اثری از تمدن پیشین در مصر باقی نماند (البته پیش از آن مسیحیت مقداری از آن را زوده بود) حتی نام کشور تغییر کرد و از نام پیشین که کمیت بود(به معنای سرزمین سیاه) به کلمه عربی مصر تبدیل گردید نام مکانها و انسانها همگی به عربی درآمدند تفاوت ماهیت تمدن ایران و مصر را در این چند مورد خلاصه می کنیم:

1. مصر کشور دخمه های تاریک، ایران کشور روشنابای، خورشید و آتش

2. مصر کشور ارباب فناپذیر، ایران کشور خدای ناپیدای جاودانی

3. مصر همگان در خدمت مرگ، ایران همه چیز نمودار زندگی کوشش و کار برای پیروزی بر اهریمن

4. مصر انتظار شادی در دنیای دیگر، ایران طلب شادی از زندگی این جهانی

5. مصر اهرام، ایران کاخ تخت جمشید و شوش نماینده اقتدار جهانی- کشوری چند ملیتی

6. مصر مومیایی پیکر مرده برای حفظ در جهان دیگر ، ایران محوآن به منظور نیالودن زمین و هوا و آب»

استاد، آیا بی انصافی نخواهد بود که یکسره خط بطلان بر ایران پیش از اسلام بکشیم و بگوییم که این اعراب بودند که همه چیز را ما آوردند. آیا این باور درست است که اعراب مردمانی با فرهنگ و سلیم انسانی با راستگو بودند و ما هیچ ندانستیم و هیچ ننویدیم؟ اگر درست است پس پرسش اینجاست که آیا آنها نبودند که دختران خود را زنده بگور می کردند؟ آیا آنها نبودند که زن را این زیبایی و شگفتی آفرینش را اصلا به حساب نمی آوردند و هنوز هم بحساب نمی آورند؟ آیا این طوایف عرب نبودند که به خاطر چرای مشتکی علف توسط شتر از چراگاه طرف مقابل ده سال با یکدیگر جنگیدند و خون انسان را ثمن مشتکی علف قرار دادند اینها را با سلیم انسانی چکار؟

مراجعه به شاهنامه فردوسی بزرگ در باب حمله اعراب به ایران ، مطالعه تاریخ طبری در این ویژگی و حتی مراجعه سردستی به کتاب ستیز و سازش گرشناسب چوکسی (ترجمه نادر میرسعیدی چاپ انتشارات قفونوس) و یا کتاب دو قرن سکوت دکتر زرین کوب کارساز خواهد بود تا قضاوت درستی داشته باشیم.

در کتابهای ستیز و سازش ، تاریخ طبری و دو قرن سکوت اعمال یزید بن مهلب در شمال ایران و به ویژه در گرگان، خوزیری دهشتناک ربیع بن زیاد حارثی در سیستان، کردار قتیبه بن مسلم در فرارودان(ماورالنهر) به ویژه خوارزم نیز روایت این بلخی از رفتار اعراب با مردم شهر استخر که شما در صفحه 320 کتاب هزاره های گمشده(جلد دوم) خود آورده اید خواندنی است. آیا اینها از سلامت نفس و تفکر زیبا و حس برادری و برابری حکایت دارد؟ رفتار وحشیانه اعراب با نوه پیامبر اسلام حضرت امام حسین (ع)کجایش تفکر زیبا و برادری و برابری اعراب است؟ آنها با نوادگان پیامبر یعنی امامان (ع) چه کردند؟

پرسش اصلی اینجاست موالی که بودند؟ و شورش مداوم آنها بر علیه سلطه اعراب برای چه بوده است؟ اصلا چرا موالی؟ مگر ایان مسلمان نبودند و فرار برادری و برابری نبود؟ نهضت شعوبیه ، معتزله، فرمطیان، به آفرید، سنباد، استادسیس، مفتح، ابومسلم، بابک، مازیار، خرم دینان، سیاه جامگان و... برای چه بوده است؟

به فرازی دیگر از این گفتگومی برداریم استاد ، منصفانه نیست که بفرمایید در زمان هخامنشیان و ساسانیان صدایی جز دربار شنیده نمی شد؟ درست است که مانی در نهایت با بنادقایی روبرو شد ولی او کتاب شاپورگان خویش را با احترام به شاپور اول تقدیم کرد و مرام و ایده خویش را آزادانه بیان نمود و پروان زیادی یافت و حتی نقراتی از خاندان شاهی پیرو او شدند. آیا مانی به عنوان فردی از افراد عادی و از بطن مردم صدا و پیامش از طرف دربار شنیده نشد؟ آیا پیگیری های کرتیر برای حذف مانی سرانجام باعث حذف نام و جاه کرتیر نشد که نام او حتی در یک متن ساده پهلوی از دوران ساسانی به جا نماند و امروزه موبدان در آیین جشن خوانی از موبدان بزرگ ساسانی چون تنسر، آذریاد ماراسپند، یاد می کنند ولی از موبد قدرتمند و فعالی چون کرتیر هیچ گاه یاد نکرده و نمی کنند آیا این خود شنیده شدن صدایی جز صداک دربار نیست؟

آیا دربار ساسانی صداک مزدک را نشنید؟ پادشاه ساسانی قباد اول خود مزدکی نشد؟ هر چند خسرو اول انوشیروان به تحریک موبدان مزدک را از میان برداشت ولی مزدکیان که خود می دانید مانند ماندند و ماندگار دوران شدند.

کمی بازبینی تاریخ ما را فرا یاد خواهد آورد که در زمان هخامنشیان نیز صدایی جز صداک دربار شنیده می شد. داریوش بزرگ خدایی را سپاس می گوید که آفرینش را به انجام رسانده و به ویژه مردم را آفریده و شادک را از برای مردم پدید آورده است. او طبق استاد حامی حق و طرفدار راستی و راستکاران است، باید هم باشد پادشاه فرهمند در این جهان خویشکاری دارد و خویشکاری انجام وظیفه است در راستای اشنه(راستی و پاکی) شما خود استادی بهتر می دانید و کتاب هزاره های گمشده را نگاشته اید و برگردان و ترجمه ای نو از کتیبه دیوان خشایارشا ارائه کرده اید.

استاد، خود در صفحه 289 کتاب هزاره های گمشده جلد دوم می نویسید: «علاوه بر این یونانیان دشمنان اشنی ناپذیر ایرانیان نیز هرگز به صفتی منفی از داریوش اشاره نکردند» آیا پادشاهی که دشمنان قسم خورده ما یعنی یونانیان از او بد نگفته اند می شود گفت که فقط صداک دربارش شنیده می شده اوکه توانسته دشمنان را به اعتراف وا دارد قطعا با مردم خویش مردمدرانه رفتار می کرده است.

جالب است در تخت جمشید طبق استاد هر کسی حتی برای یک روز هم کار می کرده مزد دریافت می داشته کارگر تأمین اجتماعی داشته حتی اسیران هم اگر به عنوان کارگر کار می کردند مزد دریافت می داشتند اگر چه دو سوم کارگر معمولی مزد می گرفتند ولی هنگام آزادی یک سوم بقیه را یکجا دریافت می کردند دو نکته اندیشیدنی: 1. آزادی اسیر2 دریافت مزد کامل(صفحه 305 جلد سوم کتاب هزاره های گمشده کتاب خودتان و نیز پروفیسور هینتس Hinz , Darius und die perser , 171/11)

آیا تا این اندازه به فکر مردم بودن فقط صداک دربار شنیده شدن است به گفته خودتان سقراط در یونان اظهار می دارد که او می خواهد دوستش داریوش باشد تا داریوشی.

آیا کوریش دغدغه مردم نداشته است؟ برای سربلندی آنان اقدام نکرده است؟ شخصیتی چون او افتخار مردمان ما نیست؟ منشور آزادی و حقوق بشر خود را برای چه کسانی به اجرا در آورده است؟ آیا فراموش کردنی است رفتارش در بابل؟ به گواه تاریخ و لوحه های بابلی در این گشایش بزرگ حتی قطره ای خون از بینی مردمان نچکیده است. این را من و شما نمی گویم ثبت تاریخ است و شما مفر بدان. آیا آزادی یهودیان در بند و فرستادن آنها با اموال و خواسته به سرزمین مادری خود، فقط صداک دربار شنیده شدن است. تعریف از کوریش تحت عنوان نجات دهنده در تورات و تعریف از او در کتاب اشعاعی نبی و عزرا اشاره به مردمداری او نیست ؟

حضرت استادی خود بیش از هر کسی می دانند که در آن دوران اگر شهری توسط فاتحی گشوده می شد چه بر سر ساکنان آن می آمد لوحه های آشور بانیپال ثبت دوران است که چه بر سر حتی گریه های شهر شوش آورد. جقدر کشت و برید و شکست و بیست. او خاک شهر را نیز به توبره کشید و به موشان شغالان و کفتاران رسماً اجازه سکنی گردیدن در خرابه های شوش را داد. آیا رفتار مهربانانه و پدرا نه کورش در آن دوران سیاه ستودنی نیست؟ رفتار انسانی او در برابر رفتار حاکمان آن دوره قابل قیاس و همجنسی است؟

ایا کتاب کوریش نامه گزنفون سراسر دروغ است؟ این کتاب را که ما نوشته ایم یک یونانی نوشته است خود شما در صفحه 305 هزاره های گمنده جلد سوم مرقوم فرموده اید: «هر قدر هم شناخت یک مورخ از تاریخ جهان اندک باشد نقش برجسته زن در تاریخ ایران در مقایسه با سرگذشت زن در دیگر نقاط جهان نمی تواند نظر او را به خود جلب کرده باشد برای نمونه در دوره ساسانی پوران دخت و آزرمی دخت اگر هم بازیچه بلندپایگان و سرداران ساسانی بودند نخستین شاهان زن یکی از بزرگترین امپراطورهای جهان هستند. تا آن تاریخ شمار زنانی که به فرمانروایی رسیده باشند هنوز به تعداد انگشتان یک دست نبود و پیش از این دواگر کسی مانند کلئوپاترا و چند امپروچوک دیگر به امارت رسیده بودند هرگز فرمانروای کشوری مستقل نبودند در این جا این اشاره کوچک ضروری است که زنان سوسیسی تازه در سال 1968 [میلادی] تنها اجازه انتخاب کردن را یافتند و تا به امروز هنوز مردان و جامعه به آنها اجازه انتخاب شدن را ندادند است»

همشآگردی شما پروفیسور کج آلمانی که به قول جنابعالی بیشتر روی تاریخ اجتماعی ایران کار می کند در کتاب از زبان داریوش (اترجمه جنابعالی) می نویسد: در امپراطوری بزرگ عصر داریوش با تساوی حقوق زن و مرد سرو کار داریم حقی که هنوز در اروپای قرن بیستم برای بدست آوردنش مبارزه می شود»

همو در همان کتاب صفحه 278 آورده است:

«بررسی دقیق لوح های دیوانی در تخت جمشید نشان می دهد که زن در زمان فرمانروایی داریوش بزرگ از چنان مقامی برخوردار بوده که در میان همه خلق های جهان باستان نظیر نداشت».

ایا این اخلاق انسانی را می توان از نظر دور داشت که چندین بار در لوحه های گلی حسابداری تخت جمشید سخن از ماماهاهی می شود که در خدمت زنان کارگر باردار بوده اند و یا اشاره همین لوحه ها به دستمزد مربیان زن مهد کودک های کارکنان تخت جمشید اندیشیدنی است.

امروزه حتی در کشورهای عربی همجوار ، زن حق رای ندارد و او را حق رائدگی نیست و از بسیاری حقوق حقه دیگر محروم است و این در حالی است که در دین مبین اسلام بهشت زیر پای مادران است و یا ام ایها حضرت فاطمه زهرا (س) دارای آن پایه و ارزش است که آبهای عالم مهریه شان قرار میگیرد یا حضرت خدیجه (س) و حضرت زینب(س) دارای آن اعتبار و ارزش می باشند. آیا اینها را باید نادیده گرفت و یکسره بر پیشینه ارزشمند خود تاخت و بی اعتبارشان دانست.

دانسته نیست از چه رو برخی از ما سعی داریم برگزشته خود بتازیم و خود را بی اصل و نسب و در یک کلام بی بنه جلوه دهیم. آیا این کسب اعتبار برای امروز ماست؟ آیا این عمل اعتبار آفرین است؟ آنهم در زمانی که در دیگر کشورها با تکه سفالی برای خود تاریخ و اعتبار می سازند و با خانه دوست ساله یک شاعر پیشینه تاریخی و ادبی برای خود فراهم می آورند و سیستم گردشگری برای این تاریخ و ادب نوپا ترتیب می دهند.

چرا ما اینگونه ایم؟ چرا فرهنگ و تمدن ایران را به دو بخش پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم می کنیم؟ به نظر می رسد این کار منطقی نباشد. این ملت در طول تاریخ یک پیکره دارد یک اندیشه ، یک منش ، آوازآندایش، نیک منش و فرهنگ ساز است. چرا برخی خوش دارند حاصلمندی او را تیکه و تجزیه کنند و تیکه ای از عملکرد او را مصادره به مطلوب کرده و بر تیکه دیگر بی مهری روا دارند و یکسره بر آن بتازند.

به نوشته استاد دکتر محمد اسلامی ندوشن در کتاب ایران چه حرفی برای گفتن دارد صفحه 44 توجه کنیم:

«تجربه چند هزارساله قوم ایرانی که در یکی از پرمشغله ترین نقطه های تاریخ ساز دنیا زندگی کرده چه در دوران پیش از اسلام و چه بعد از آن، یک مجموعه حکمت و عبرت به او ارزانی داشته که چون حاصل برخورد برهنه و مستقیم با زندگی است از عمق قضایا خبر می آورد... گاه ایرانی را سرزنش می کنند که چرا این کرد و آن نکرد و چرا اینگونه زندگی کرد. اگر به زرفای تاریخ ایران برویم انصاف خواهیم داد که بهتر از آنچه کرده است نمی توانست بکنند... او در موقعیت جغرافیایی قرار داشته و درگیر مسائلی بوده که زمانه توانسته است بر او تحمیلیهای بکند باز هم باید از او ممنون بود که از پا نیفتاده و تا حد ممکن بهیابی خود را از دست نداده است هر زمان به نوصی، همواره زحمتکش و حاصلمند بوده است».

در این باره نوشته ها و گفتگوها و پژوهشهای دکترمهدی محسنیان راد استاد ارتباطات خواندنی و شنیدنی است که گفتگوهای مستند ایشان پنجشنبه شب ها در یکی دو ماهه اخیر از شبکه 4 سیما پخش شد که بسیار ژرف و استادانه و زیبا ، کارکرد ملت و بزرگانش را از عصر ایلامیان تا قرون اخیر بیان داشتند.

در فرازی دیگر از گفتگوی خود کتابسوزی و غارت کتابخانه های ایران را توسط اعراب رد می کنید و می فرمایید: «نباید این بدیده را باور کرد» و بیان داشته اید که « ما ملت روایی هستیم و با خط پهلوی شکسته 11 حرفی نمی توانسته ایم دارای این همه کتاب و مدرک باشیم».

در این ویژگی باید گفت که ما ایرانیان کتاب و متون فراوانی به همین خط ناقص پهلوی و خط کامل دین دبیره داشته ایم و چندان هم روایی نبوده ایم چرا که این مقفع این فداکار و جان بخش(شهید) عرصه دانش و کتابت قطعاً کاغد بازی نمی کرده که این همه کتاب و نوشته های پهلوی را برای جلوگیری از نابودشدن ، به عربی ترجمه کرده و تا سرحد توان و تا زمان مرگ می نوشته است. تلاش شبانه روزی روزی پسر دادویه از اهالی فیروزآباد فارس(ابن مقفع) که جان بر سر اینکار نهاد قابل چشم پوشی نیست. کسی که خلیفه منصور عباسی چون از اندیشه و نگرش او آگاهی یافت به جرم زندیقی بودن گرفتارش نمود و به بدترین وجه ممکن او را کشت. به دستور او توری افروختند و اندام وی را یک یک بریدند و در پیش چشمش به آتش ریختند آیا این مقفع برای کاری سهل و ساده و تنها به جرم زندیقی بودن اینگونه جان می دهد؟

ایا می توان کتابت و نوشتار و نویسندگی او را نادیده گرفت؟ او را کتابهایی پیش رو بوده که ترجمه کند و آنقدر ارزش داشته که جان بر سر این اراده و پشتکار عظیم خود نهد.

اما در این خصوص که ما کتابخانه های عظیم نداشتیم ایم خوانندگان را به صفحه 56 کتاب فیلسوف معاصر دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی به نام شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی دعوت می کنم:

«سهروردی از سر تعصب قومی و از روی نژادپرستی به زنده نگاه داشتن حکمت خسروانی مبادرت نمی کند بلکه او به خوبی می داند که مورخان مغرب زمین از روی غرور و نژادپرستی حکمت خسروانی و فلسفه ایران باستان را نادیده گرفته و تا آنجا که توانسته اند بر روی آن سروپوش گذاشته اند از سوی دیگر برخی از فرقه های متعصب اشعری و قشری نیز در جهان اسلام ظاهر شدند که به نابود کردن فرهنگ و تمدن ایران باستان و سوزاندن آثار علمی و فلسفی این سرزمین بی رحمانه وارد میدان شده و از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکرده اند برخی از فرقه های قشری در میان مردم مسلمان ،

چنین می اندیشیدند که قرآن کریم برای هدایت بشر تا پایان جهان کافی است و هرگونه کتاب دیگری غیر از این کتاب سمانی باید سوزانده شود به هر روی در کتاب التفتیحات خود به سوزانده شدن بسیاری از نسخه ها و مصاحف توسط عثمان اشاره کرده و آن را از موارد و مصادیق مصالح مرسله(حکم رعایت مصلحت) به شمار آورده است عین عبارت او در بن باب چنین است:«... و کذا حرق عثمان بعض المصاحف لمسفده کان بتوقفها وعدم انکار الصحابه و من این برجی اصل مشاهده»

دکتر عبدالحسین زرین کوب در صفحه 96 کتاب دوقرن سکوت می نویسد:«بدین گونه شک نیست که در هجوم تازیان بسیاری از کتابها و کتابخانه های ایران دستخوش آسیب فنا گشته است این دعوی را از تاریخ ها می توان حجت آورد و فرائین بسیار نیز از خارج آن را تأیید می کنند.... برای عرب که جز کلام خدا هیچ سخن را قدر نمی دانست کتابهایی که از بن مجوس بود و البته نزد وی دست کم مایه ضلال بود چه فایده داشت که به حفظ آن عنایت کند؟ در آیین مسلمانان آن روزگار آشنایی با خط و کتابت بسیار نادر بود و بیداست که چنین قومی تا چه حد می توانست به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد و تمام فرائین و شواهد نشان می دهد عرب از کتابهایی نظیر آنچه امروز از ادب پهلوی باقی مانده است فایده ی نمی برده است... نام بسیاری از کتابهای عهد ساسانی در کتابها مانده است که نام و نشانی از آنها باقی نیست حتی ترجمه های آنها نیز که در اوایل عهد عباسی شده است از میان رفته است.... باری از همه پیداست که در حمله عرب بسیاری از کتابهای ایرانیان از میان رفته است گفته اند که وقتی سعد بن ابی وقاص بر مدائن دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید نامه به عمر بن خطاب نوشت و در باب کتابها دستوری خواست عمر در پاسخ نوشت که آنچه را به ما افکن که اگر آنچه در آن کتابها هست و سبب راهنمایی است خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راه یابنده تر است و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است. از این سبب آنچه کتابها را در آب یا آتش افکندند درست است که این خبر در کتابهای کهنه قرنهای اول اسلامی نیامده است و بهمین جهت بعضی از محققان در صحت آن دچار تردید گشته اند اما مشکل می توان تصور کرد که اعراب با کتابهای مجوس رفتاری بهتر از این کرده باشند.»

به نقل از دکتر ابراهیمی دینانی ، بخاری نیز در فضائل القرآن به واقعه سوزاندن کتابها(مصاحف) اشاره کرده است.

استاد، شما در کتاب جشن های ایرانی در باورقی صفحات 236 و 237 به نقل از ابن خلدون در این باب آورده اید: «ایرانیان به شیوه ای بودند که بر علوم عقلی اهمیت عظیمی می دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت های ایشان در منتهای پهنای و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آن که اسکندر دارا را کشت و بر کشور کنایان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسید چه اسکندر بر کتب و علوم بی شمار و بی حد و حصر از ایشان دست یافت و چون کشور ایران به دست اعراب فتح شد و کتب بسیاری در آن سرزمین یافتند سعد بن ابی وقاص به عمر بن خطاب نامه ی نوشت تا درباره امر کتب و به عنایت بردن آنها برای مسلمانان کسب اجازه بکند لیکن عمر به وی نوشت که آنها را در ب فرو افکند چه اگر در آنها راهنمایی درستی باشند خداوند ما را به رهبری کننده تر از آنها هدایت کرده است و اگر کتب هلاک ضلال و گمراهی است پس کتاب خدا ما را از آنها بی نیاز کرده است از این رو آنها را در آب یا آتش افکندند و این است که علوم عقلی ایرانیان از میان رفت و چیزی از آنها به ما نرسید.»

در ادامه از کتاب تاریخ مفصل ایران نوشته عباس اقبالی آشتیانی شاهد آورده اید که در کتاب مذکور بیان شده: «دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا می نویسد حکایت کنند که امیر عبدالله بن ظاهر به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده و روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورده و به تحفه پیش او نهاد ، پرسید که این چه کتاب است؟ گفت این قصه واقی و عذرا است و خوب حکایتی که حکما به نام انوشیروان جمع کرده اند امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم به غیر از قرآن و حدیث بغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تالیف مفات است و پیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد در قلمرو من هر جا که از تصانیف عجم و مفات کتابی باشد جمله بسوزانند.»

و شما خود در همان کتاب و در همان صفحات می نویسید: «گزارشهای زیادی در دست است که به هنگام یورش اسکندر و حمله عرب ها و در سده های نخستین هجری بیشتر از هر زمان دیگری به کتاب آسیب رسیده است» در ادامه یادآور می شوید که:«طبیعی است نابودی دستاوردهای فرهنگی بر خشم ایرانیان می افزوده است و آنها را در ستیز با بیداد و استبداد امپراطوری اموی و عباسی مضرتر می ساخته است و از سوی دیگر همواره سرکوبی آزادخواهان با کتاب سوزی های بزرگی همراه بود به دستورالمهدی(169-158 هجری) خلیفه عباسی برای مبارزه با آزادی خواهان ایرانی اداره ویژه ی بنیاد یافته بود تا کار گزارانش هر کجا نشانی از نوشته های ایرانیان در ستیز با دربار خلافت(یعنی کتابهای فرهنگی و نبی) می یافتند بی درنگ نابودش می کردند». حتی متذکر می شوید که این کتابسوزی بعد از ورود اسلام و تسخیر کامل ایران در سالهای بعد نیز ادامه داشته است: «یکی از بزرگترین کتابخانه های ایران کتابخانه ری بود که محمود غزنوی در سال 420 هجری پس از گشودن ری و بار آوردن خرابی های فراوان به سوزاندن کتابهای علمی و فلسفی و نجومی آن دست زد و سپس با غرور فراوانی طی نامه ای به القادر بالله(381-422 هجری) خلیفه عباسی نوشت طایفه ای از بدباطان را بر دار اعتبار کشیده است.(ری باستان) جلد یک صفحه 546 را ماخذ ذکر فرموده اید).

علامه فروزی تعداد کتابهای کتابخانه ری را 114000 جلد نقل می کند که فهرست این کتابها در کتابخانه برای مراجعه شامل ده جلد می شده است(ری باستان صفحه 544 به بعد) به این ترتیب بدیهی است که بسیاری از گزارشهای در پیوند با تاریخ اجتماعی ایران از بیخ و بن نابود شده است و استاد خود قضاوت می فرماید که بر خلاف نظریه مطروحه و مصاحبه با روزنامه اعتماد ملت ایران ملتی شفاهی و روایی کامل نبوده اند وگرنه 114000 جلد کتاب کتابخانه ری که از هجوم در امان مانده بود و یک شیوه و در عهد کتاب سوزان و عهد محمود غزنوی ویرانگر نگاشته نشده بود و این حروف شکسته به قول شما کاربری عظیم داشته و کتابخانه ها را پدید آورده بوده است.

و شما خود در همین کتاب جشن های ایرانی صفحه 238 به نقل از ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می نویسید که:«ابوریحان بیرونی(360-440 هجری) نیز به هنگام پرداختن به تاریخ اجتماعی ایران به خوبی با این گرفتاری آشنا بوده است که می نویسد: و علت این که ما از اخبار بی خبر مانده ایم این است که قتیبه بن مسلم نویسنده گان و هیریدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آن چه مکتوبات و از کتاب و دفتر داشته اند همه را طعمه آتش کرد[سالهای نود هجری] و از آن وقت خوارزمیان امی و بی سواد مانده اند و تنها اتحاد ایشان در نیازمندی های تاریخ به نیروی حافظه است»

استاد، نظر شما قابل احترام که مورخ باید بی وطن باشد ولی آیا برای اثبات بی وطنی شایسته است که مورخ وطن و افتخارات ملت خود را در طول تاریخ درگیر تناقض های نفس گیر کند و این افتخارات که رایگان به دست نیامده را به ثمن بیخس به معرض بیع و شری در آورد؟

قطعا می دانید که اگر کتاب و نوشته ای در کار نبود تنسر ، موبد بزرگ دوره اردشیر بابکان هنگام تدوین اوستا به حکام ولایات از جمله طبرستان نامه نمی نوشت و درخواست پاری نمی کرد که آنچه از اوستا مانده و از یورش اسکندر و سلطه جانشینانش جان سالم بدر برده را جمع آوری کرده برای او بفرستد.

اگر این ملت در آن دوران روایی صرف بود و تنها شفاهی کار می کرد چندین شاپور به آن عظمت را نمی توانست برپا دارد و تا سالیان سال بعد از اسلام سرپا نگهدارد و اگر او تنها ملتی شفاهی بود و اهل اندیشه و قلم نبود فیلسوفان فراری یونان به دربار خسرو اول انوشیروان پناه نمی بردند اگر شفاهی اندیش صرف بود و از کتاب و کتابخوانی برکنار، چگونه به محض آزادی اندکی که به برکت وجود فضل بن سهل سرخسی و برادرش حسن در دربار مأمون عباسی فراهم آمد موبدان و

هیریدان و فعالان فرهنگی دست بکار شدند و در قرن سوم و چهارم هجری آن حجم کتابهای پهلوی با همان خط ناقص و شکسته و کم حرف 11 تایی که شما ذکر فرموده اید را نگاشتند پس این ملت شفاهی چگونه در آن دوران و از کجا آذرفرینغ، فرینغ دادگی، آذرباد امیدان ، زادسپرم، منوچهر گشن جم، امید اشوهشتان و ... را یک شبه اندیشمند و کتاب نویس و اهل مجادله و بحث و فلسفه کرد انصاف دهید که اینگونه نبود و مردم ایران اهل اندیشه و قلم بودند و اگر اهل نوشتار نبودند پس چرا ایزد قلم، ایزد دین دارند چرا ایزد چیستا ایزد دانش دارند چرا دیویش بزرگ پادشاهشان اولین روزنامه دیواری کامل به سه زبان مطرح آن دوران را با تمام وقایع تاریخی دوران شروع به کار خود در بیستون بر کوه می نگارد که همگان در تمامی دورannya بخوانند و بدانند. چرا قدم به قدم در تخت جمشید سنگ نوشته به هر سه زبان پارسی باستان، ایلامی و بابلی داریم مسلماً دیویش برای جماعتی بی سواد و فارغ از اندیشه و قلم این زحمت را بر خود و جانشینانش هموار نکرده است.

چرا کمترین هزینه درعهد پادشاهان هخامنشی بر لوحه های گلی ثبت و مهر می شد و مرتب در بایگانی قرار می گرفت. چرا حتی تیر پرتاب پادشاهی چون شاپور در حاجی آباد، تنگ براق بر کوه ثبت شد؟ چرا مهر نرسی سنگ نوشته بناک پل خود را بر روی رودخانه فیروزآباد(تنگاب) در برابر دید مردم قرار داد؟ چرا اینهمه وقف نامه به خط پهلوی بر سینه کوه ها به یادگار در برابر دید همگان قرار داده شده وقف نامه پهلوی چشمه عبدالله مرودشت ، تنگ خشک سیوند، کازرون... با کتاب اوستا با این حجم عظیم که پس از یورش اسکندرگجسته توسط بلاش اشکانی جمع آوری و در دوران ساسانی در 21 نسک تنظیم شد ، نوشته نشده بودند؟ دست کم از وجود هفت کتاب مانی خبر داریم. آیا اینهمه کتاب و نوشته که درکتاب تاریخ ادبیات پیش از اسلام ایران نوشته شادروان دکتر تقضلی آمده (تازه آن تعدادی است که بدست ما رسیده) را برای مردم بی سواد و بدور از قلم و نوشتار فراهم آورده بودند؟ مسلماً برای آگاهی بوده که زحمت فراوان تدوین و نوشتنشان را در آن دوران به جان می خریدند.کتیبه های همان کرتیر سخت گیر در سر مشهد کازرون، نقش رستم، نقش رجب و دیواره کعبه زرتشت در ویژگی معراج و توصیه های دینی که به همگان دارد برای شفاهی اندیشان و روایی مسلکان نگاشته نشده است یا کتیبه کارنامه مانند شاپور اول بر دیواره کعبه زرتشت.

استاد قبول بفرمایید که خود در فرازهایی از گفتگویتان دچار خلط میحث و تناقض شده اید جایی در پرسش مصاحبه گر که با تیزبینی پرسیده اند:«اشاره کردید که اعراب در آغاز با شعار برابری و برادری وارد شدند و با توجه به نظام کاستی مورد استقبال قرار گرفتند چه شد که آنها به مولای بنده در مورد ایرانیان رسیدند؟» شما در جواب فرموده اید:«پیداست که اعراب مسلمان هنگام ورود به ایران نتوانستند آن طوری که اسلام خواستار آن بوده عمل کنند... به هر حال نمی توان قومی عرب را از این گناه بزرگ به این بهانه که رهبرانشان خائن و فاشیست بودند میرا دانست... داستان ملاک آوری است باید اشاره کنم که ایرانیان مسلمان اجازه نداشتند از اسب استفاده کنند در حالی که ما ملت بودیم که به عنوان نخستین اقوام جهان از اسب برای سواری استفاده می کردیم» استاد فرزاهای قیل از این نوشته را باور نداریم یا این قسمت را پذیرا شویم کدام یک نظر مورخی چون شماسست که رنج نوشتن کتابهای هزاره های گمشده و سده های گمشده را در خصوص تاریخ ایران بر خود روا داشته است؟

استاد در ادامه فرموده اید: «اعراب فاتحان نیکوسرشتی بودند اهل یادگرفتن بودند و به فرهنگ و داشته های ملت مغلوب توجه می کردند» این تناقض آشکاری با پاراگراف پیشین صحبت خودتان در همین مصاحبه و نیز با نوشته های خودتان به ویژه در کتاب جشنهای ایرانی دارد که خوانندگان درگیر این تناقض ناخوشایند باقی خواهند ماند.

با خواندن بقیه پاراگراف مذکور این پرسش در ذهن خواننده نقش می بندد که ما پیش از اسلام اصلاً نماز جماعت داشته ایم یا خیر؟ چنانکه میدانید پاسخ مثبت است در اوستا و اندرزنامه ها و متون پهلوی زرتشتیان به نیایش و نمازهای همگانی و جماعت سفارش می شوند. اصلاً واژه جشن همان پس از اوستایی است و پس از ریشه YAZ به معنای نیایش و ستایش است یعنی جشن همان نیایش همگانی است یا در اوستا نماز آفرینگان با تاکید بر نماز جماعت شروع می شود:«همگی سروپوشیم، همگی نماز وکریم به دادار اورمزد» پرسش اینجااست که آتشکده های ساسانی محل چه کاری بوده است؟ آیا برای برپایی نماز و نیایش و جشنهای همگانی نبوده است؟ برپایی اینهمه جشن در تقویم زرتشتی که با نیایشهای همگانی همراه بوده و هست نمایانگر نماز جماعت نیست؟

بعد در ادامه می فرمایید:«که دانشمندان یونانی فرار کردند به ایران آمدند و در دارالحکمه تاسیسی فاتحان عرب به فعالیت خود ادامه دادند». استاد این دانشمندان یونانی که عمدتاً فیلسوف بودند در زمان خسرو اول اوشیروان به ایران آمدند، چگونه این نفرت در دارالحکمه با این تباين آشکار زمانی افتخار حضور یافتند تا سبب رنسانس در اروپا شوند؟

در فرازی دیگر از گفتگو بیان فرموده اید که: «تمام نوشته های خدای نامه ها در مدح شاهان بود و ما ایرانی ها ملت روایی هستیم در زمان هخامنشی و اشکانی ابرقدرت هستیم اما هومر و هردوت و گزنفون نداریم به این کارها علاقه نداشتیم شاهنامه روایی بود». به برخی از این ادعاها که مجدد تکرار شده بیشتر جواب داده شد ولی بقیه را با منابعی دیگر مستند بررسی خواهیم کرد. استاد می دانند که خدای نامه ها با سیر الملوک ها ویژه مدح شاهان نبوده اند و این کتاب ها بوده اند که منبع شاهنامه قرار گرفته اند و شاهنامه پژوهان ادعان دارند که شاهنامه تنها نامه شاهان نیست بلکه شاه نامه ها نیز هست و همگان از ارج و منزلت و محتوای این نامه گرانسنگ که قرآن عجم نامیده شده آگاهند. با مراجعه ای سردستی به این نامه ارجمند متوجه می شویم که تنها نامه ک شاهان خوانند آن بی مهری آشکار است.

گویند امام محمد غزالی روزی بر سر منبر گفت که: «آنچه من در طول این سی سال به عنوان بند و اندرز برای شما بیان کرده ام، همشهری ام فردوسی توسی در دو بیت به بهترین وجه بیان نموده:

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن

به نیکی گزای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس»

که از این دست سخنان گهربار در شاهنامه فراوان داریم:

بنه کینه و دورباش از هوا مبادا هوی بر تو فرمانراوا

چنان دان که بی شرم و بسیار گوی نیند به نزد کسی آبروی

خرد را مه و خشم را بنده دار مشو تیز با مرد پرهیزگار

نگر تا نگردد به گرد تو آژ که آژ آورد خشم و بیم و نیاز

همه بردباری کن و راستی جدا کن ز دل ، کژی و کاستی

ز راه خرد ایچ گونه متاب پشیمانی آرد دلت را شتاب

به دل نیز اندیشه بد مدار بد اندیش را بد بود روزگار

چنانکه اشاره شد بی مهری خواهد بود که شاهنامه فردوسی را که کتابی سراسر در برگزیده پیشینه اساطیری ، حماسی و تاریخی و طرز نگارش ما به جهان هستی است و منش و کنش و آرمان و آرزوی ایرانی را به نمایش می گذارد را بی منبع و ماخذ و فقط نامه شاهان و مداحی از شاهان بدانیم. طبق تحقیقات روانشاد دکتر ذبیح اله صفا در کتاب حماسه سرایی در ایران و ذکر خود فردوسی بزرگ شاهنامه ابومنصوری ، روایات پهلوی ، اخبار رستم و... منابع و ماخذ

شاهنامه بوده اند.

در ویژگی اینکه ما هومر و هردوت و گزنفون نداریم بیشتر از کتابسوزی ها و ویرانی کتابخانه ها سخن به میان آمد استاد فریدون جنیدی در مقاله آموزش و فرهنگ در ایران پیش از اسلام می نویسد: «ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه صفحه 39 ورده که در زمان ما در «جی» که یکی از شهرهای اصفهان است از تل هایی که شکافته شده خانه هایی یافتند که بر بود ز عدل های پوست توز که بر آن نوشته بودند و این پوست ها به کتابت هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست»

نیز «ابن الندیم در الفهرست آورده است که در سال 350 هجری سقفی خراب گردید و در آن کتابهای زیادی به دست آمد که هیچ کس توانایی خواندن آن را نداشت».

با مگر می شود بناهایی چون تخت جمشید ایوان مدائن، بیستون تخت ناقدیس و... داشت و دانشمند نداشت، آیا با گردشی در تخت جمشید این جایگاه دانش و هنر و با دیدن عظمتش می توان تصور کرد که این بنای شگفت، دانشمندی را به عنوان محاسب و مهندس و خلاق نداشته است؟

استاد پرویز شهریاری که جنابعالی دانش و منش ایشان را در دیباچه کتاب جشن های ایرانی می ستایید در مقاله دانش ز ایران باستان و تاثیر آن بر جهان مطالب جالب توجهی را نوشته اند که اگر همه آنها مثال آورده شود این نوشتار طولانی تر از آنچه که هست خواهد شد ولی به بندهایی از آن اشاره می شود: «پلونیوس یکی از مورخین یونانی در قرن اول پیش از میلاد که از ایران دیدار کرده می گوید: وقتی من ایران بومدم داشتند شعاع کره زمین و انحنای زمین را اندازه می گرفتند اکنون اگر بخواهند شعاع زمین و انحنای آنرا اندازه بگیرند باید اخترشناسی و ریاضی را دانست که جز این نمی توان کاری را انجام داد، یا در مورد گاه شماری جلالی که تدوین و تنظیم آن را عمر خیام بر عهده داشته است خود اعتراف می کند که آنرا بر پایه زیج شهریار دوران ساسانی قرار داده است و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از آن یاد می کند ولی اکنون بن زیج وجود ندارد و از بین رفته است».

عباس قیادی در کتاب ارزشمند تاثیر فرهنگ و تمدن ایران در جهان در صفحه 136 می نویسد:

«در جهان ، نخستین مدرسه طب را دارپوش در یکی از ممالک تابعه مصر تأسیس کرد و علم پزشکی به تدریج بسط حاصل کرد و در زمان اردشیر دوم هخامنشی سازمانی برای اطبا و جراحان وجود داشت به هر حال این ایرانیان بودند که در جهان برای پزشکی مقام ارجحندی را فائل شدند و این میراث را برای نوع بشر باقی گذاشتند در زمان ساسانیان دانشگاه جندی شاپور تأسیس گشت که قریب 600 سال مرکز تعلیم طب بود. نخستین بار در آنجا ایرانیان به تأسیس بیمارستان پرداختند و این موسسه را به اثر واگذاشتند در همان قرنهایی که اروپا را سیل اقوام وحشی زمین و اسلاو فراگرفته بود و در همان وفاتی که امپراطوری بیزانس به حکم تعصب دینی دانشگاه آنرا تعطیل و تدریس حکمت را ممنوع کرده بود. مملکت ایران پناهگاه فضلا و علما بود..... در دوره اسلامی، ایران سه پزشکی و مصنف کتب طبی در دامان خود پرورده که اسباب فخر و مباهات است و آن سه عبارتند از زکریای رازی، علی بن عباس مجوسی اهوازی و ابوعلی سینا».

برسش اینجاست که این دانشمندان قرون اولیه اسلامی آیا فقط به واسطه استعداد خود و در طول عمر کوتاه خویش تمامی دانش پزشکی آن دوران را تجربه و کشف و اندوخته بودند و همه آن دانش از آن خودشان بوده، زکریای رازی 200 جلد کتاب نوشته یا این سینا کتاب قانونش که در زمینه پزشکی است و به تعبیر شما در کتاب ایران شناسی کتابی غول آساست آیا فقط حاصل کار شخص آنهاست؟ یا بهتر بگویم آیا علم و دانش بشر دفعتا حاصل می شود؟ یا اینکه حاصل کار یک گروه است که کارشان از گذشته شروع شده و به حال رسیده و در آینده نیز قابل پی گیری و رو به تکامل است ، می دانیم که حاصل دانش بشری یک شبه بدست نیامده است و این محصول از زمین بکر و بابر قابل برداشت نیست. بطور مثال اگر ساختمان زیبایی را در نظر بگیریم حتما این بنا بر پی و پایه ای استوار است و دانش بشری را نیز پایه ای است که گذشتگان نیز در برآوردگاری آن سهیم بوده اند یعنی اگر جندی شاپور و استادان و دانشمندان و تالیفات و تجارب آنان نبود مسلما این سینا و رازی در قرون اولیه اسلامی اینگونه میز نمی شدند.

در موردی دیگر آیا فلسفه اشراق که فرزانه فروغ شیخ اشراق آن را سامانی نو بخشید بنا بر اقرار خود شیخ مگر بر پایه حکمت خسروانی که ریشه در اندیشه گاهانی اشورزیتشت دارد بنا نشده؟

پس ما ایرانیها نیز دانشمند و محقق داشته ایم و بر خلاف نظر شما کسانی چون هومر، گزنفون و هردوت نیز داشته ایم ولی بر اثر جور زمان چندان آثاری از آنها به جا نمانده است به دلایلی که بیشتر بدان اشاره شد ، کور سوپی هست که بتوان با آن نور حقیقت رسید.

عباس قیادی باز هم در صفحه 263 کتاب پیش گفته می نویسد: «اسکندر وقتی به ایران حمله کرد نه تنها شیرازه امور مملکت را در هم ریخت بلکه منابع علمی ایران را نیز نابود کرد» افزون بر اینها کردار مغولان با آن هجوم وحشیانه و برپایی مناره های انسانی که از همه بدتر ، زیان بارتر و تاثیربرانگیزتر است.

در بندی دیگر از گفتگویمان بیان داشته اید که: «طبری تعالی این مسکویه عرب بوده اند که تاریخ سرزمینمان را نوشته اند و اظهار فرموده اید که تاریخ ما را هم اعراب نوشته اند و ما ابتکاره نبوده ایم».

استادگویا فراموش فرموده اید که محمد جریر طبری مولف تاریخ طبری همچنانکه از نامش پیداست ایرانی است ، تعالی به گواه تاریخ ایرانی و این مسکویه نیز ایرانی و زرتشتی بوده است و اینها هم ایرانی بوده اند و هم مورخ و مورخان و تذکره نویسان ایرانی دیگری هم داشته ایم : نرشخی، بنداری، فردوسی ، دقیقی ابونصر قیادی، حمزه اصفهانی ، مسعودی ، ابوریحان بیرونی ، محمد بن زفر، ابن بلخی و... که به تاریخ و آداب و رسوم مردم ایران پرداخته اند در مورد کوریش بزرگ و منشور آزادی او نیز بیشتر اندکی گفته شد او و کار بزرگش را بشریت به دوران در حافظه تاریخی خود به نیکی به یادگار خواهد داشت.

اما استاد ، حسن ختام این دل نوشته را بی مناسبت نمی بینم، توصیه و سفارش ارزشمند و حکیمانه خودتان را در پایان کتاب ایران شناسی فرازاها و فرودها که در نقد غربی ها و کارکردشان نگاشته اید قرار دهم ، تا با خوانندگان مرور بر آن داشته باشیم و ببینیم :

«یک چیز را فراموش نکنیم بپله کردن و بافشاری بیش از حد بر این که غربی ها پدر ما را در آورده اند این اتفاق سرگرمی مطلوب غربی هاست، غربی از عصیانیت ما هم بهره برداری می کند او برای پایان کار عصیانیت ما هم فکری در آستین دارد و فیلمهای 85 روز در یکن» و «زنده باد زاپاتا» را به یاد بیابورید گذاشتند مردمی استعمار زده عصیان شونده و قیام کنند و درست در لحظه پیروزی همه موفقیتها را با شیطنت نقش بر آب کردند مثلا این انتظار که غربی ها درباره شیعه قلم نرسانند نکرده اند راه به جایی نخواهد برد ما بیشتر نیاز به شناخت خودمان از خودمان داریم تا محتاج به شناخت دیگران از ما ، طبیعی است که دیگران همواره ما را انگونه خواهند شناخت که می خواهند البته حقیقت ماهیت غربی را ، شناسیم اما گوهر ماهیت خودمان را بنرانشیم و آن را سودمند و چشم نواز کنیم تفاوت بهای گوهر نتراشیده و گوهر راشیده بسیار است. از قدیم!»

پس استاد ، جسارت است «خود را بشناسیم»

هم میهن و خوشه چین خرمن دانش شما

مهرداد قدردان

بازدید: 1181

”
یادداشت ها (7)

1. نویسنده **شینم**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۳ - ۱۶:۴۵:۲۵
جناب آقای قدردان
از دلنوشته زیباتان سپاسگزارم
همتان افزون باد

2. نویسنده **فرشید**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۴ - ۰۲:۲۰:۲۸
بهترین دروها به شما من که نمیدانم چگونه از شما که به این زیبایی پاسخ این اس...؟ را داده اید سپاسگزاری
نمایم، امیدوارم بقول قدیمی ها غم به خانه ات نیاید

3. نویسنده **مشتاق**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۶ - ۰۱:۳۳:۱۶
به راستی که پژوهشگری به معنای واقعی کلمه، تلاشگر و دلسوز ایران و ایرانی هستید. همواره پیروز باشید

4. نویسنده **همکیش**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۶ - ۰۹:۱۲:۲۳
سپاس آقای قدردان
ما به داشتن افرادی همانند شما افتخار میکنیم

5. نویسنده **ایرانی**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۶ - ۱۱:۲۰:۴۰
درد بر شما و سپاس فراوان از پاسخ خردمندانه تان به این آقا! امیدوارم همواره موفق و در پناه بزدان پیروز باشید.

6. نویسنده **علامعاس صبرکن ا**، در ۱۳۸۸/۱۰/۲۸ - ۲۱:۲۵:۳۴
قدردان شما ای فرزند مهر هستیم

7. نویسنده **مینم برتوی دالاج**، در ۱۳۸۹/۱۰/۲۱ - ۲۳:۲۸:۱۲
بی تردید مطالعه کتاب ها و نظرات دکتر رحبی بدون توجه به مطالب این نقدناقص خواهد ماند

”

ایجاد یادداشت

لطفا نظرات خود را در مورد این مطلب در اینجا ثبت کنید

نام:

پست الکترونیکی شما:

وب سایت شما:

یادداشت

کد امنیتی: (کد مقابل را
داخل کادر وارد کنید)*

ارسال